

*Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 239-261  
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.25904.2305

## **A Critique on the Book**

### ***Ethnicity and Ethnocentrism in Iran: Myth and Reality***

**Siavash Gholipour\***

#### **Abstract**

The book *Ethnicity and Ethnocentrism: Myth and Reality* is a narrative about the conflicts of ethnic groups in Iran after the First World War until the last decades of the 14<sup>th</sup> century. According to the author, ethnicity and ethnic groups are modern categories and have no history in Iran. The three factors of the centralist and authoritarian state, the utilitarianism of the elites and the international forces played a role in the emergence of these conflicts and the formation of ethnicity. The book examines ethnicity and ethnocentrism in the context of internal and external political and social relations; It also shows the constructiveness of ethnic nationalism based on abundant historical data. In line with the book's themes, the author introduces inclusive government, highlighting cultural commonalities, and de-escalation policies as appropriate strategies for dealing with Iran's multicultural situation. There are criticisms of this work that can be mentioned as follows: the book has used different approaches without combining them and lacks paradigm coherence; Like positivists, it seeks a criterion for determining the boundaries of ethnicity, but there is no such criterion; All the arguments of the book in the direction of the construction of ethnicity are also applicable to national identity, but the author is silent about this and falls into a kind of national essentialism; It downplays the role of economic policies and development plans in ethnic conflicts; Finally, it neglects the impact of modern social change and the inevitable presence of the "other" in the formation of ethnicity.

\* Associate Professor of Sociology, Razi University, Kermanshah, Iran, Gholipour.sia@gmail.com

Date received: 03-11-2021, Date of acceptance: 15-03-2022



۲۴۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۱

**Keywords:** Ethnicity, Elites, Nationalism, State, Other.

## بررسی و نقد کتاب قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت

سیاوش قلی‌پور\*

### چکیده

کتاب قومیت و قوم‌گرایی؛ افسانه و واقعیت، پژوهشی دربارهٔ منازعات گروه‌های قومی در ایران پس از جنگ جهانی اول تا دهه‌های پایانی سدهٔ چهاردهم خورشیدی است. از نظر نویسنده، قومیت و گروه‌های قومی مقوله‌های مدرنی هستند و سابقه‌ای در تاریخ ایران ندارند. سه عامل دولت تمرکزگرا و اقتدارطلب، منفعت‌طلبی نخبگان، و نیروهای بین‌الملل در ظهور این منازعات و شکل‌گیری قومیت سهم داشتند. این کتاب، به‌گونه‌ای زمینه‌مند، قومیت و قوم‌گرایی را در بطن مناسبات سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی بررسی می‌کند. هم‌چنین، برساختی‌بودن ناسیونالیسم قومی را براساس داده‌های تاریخی فراوان مستدل می‌سازد. نویسنده در جهت مباحث کتاب دولت فراگیر، برجسته‌کردن اشتراکات فرهنگی، و سیاست تنش‌زدایی را استراتژی‌های مناسبی برای مواجهه با وضعیت چندفرهنگی ایران معرفی می‌کند. انتقاداتی به این اثر وارد است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: کتاب از رویکردهای گوناگونی بدون تلفیق آن‌ها استفاده کرده است و انسجام پارادایمی ندارد؛ مانند اثبات‌گرایان، دنبال معیاری برای تعیین حدود و ثغور قومیت است، اما چنین معیاری وجود ندارد. غالب استدلال‌های کتاب در جهت برساختی‌بودن قومیت به هویت ملی نیز اطلاق‌پذیر است، اما نویسنده در این باره سکوت می‌کند و به‌نوعی ذات‌گرایی ملی فرو می‌غلطد، نقش سیاست‌های اقتصادی و برنامه‌های توسعه در منازعات قومی را کم‌رنگ جلوه می‌دهد، و سرانجام، از تأثیر تغییرات اجتماعی مدرن و حضور اجتناب‌ناپذیر «دیگری» در شکل‌گیری قومیت غفلت می‌ورزد.

\* دانشیار جامعه‌شناسی، عضو هیئت علمی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، Gholipoor.sia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۴



**کلیدواژه‌ها:** دولت، دیگری، قومیت، ناسیونالیسم، نخبگان.

## ۱. مقدمه

از اواخر سده سیزدهم تا اواخر سده چهاردهم خورشیدی، ایران درگیر منازعات قومی گسترده‌ای بود و این امر، هزینه‌های زیادی را برای دولت و مردم به‌بار آورد (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به مقصودی ۱۳۸۱). قومیت، زبان و مذهب، ایران را به کشوری چندفرهنگی یا چندقومی تبدیل کرده است. تفاوت‌های زبانی و مذهبی به ترتیب بیش‌ترین تأثیر را در این گونه‌گونی دارند. در مواردی، تطابق مرزهای زبانی با مرزهای مذهبی در میان کردها، بلوچ‌ها، و ترکمن‌ها عمق تمایزات اجتماعی را بیش‌تر کرده است. برخی اقوام مانند لرها، لک‌ها، و تات‌ها تفاوت مذهبی با مذهب رسمی کشور ندارند و درون مرزهای سرزمینی ایران قرار دارند. نکته حائز اهمیت در مورد ایران این است که اعراب خوزستان، کردها، بلوچ‌ها، و ترکمن‌ها با گروه‌های هم‌زبان و هم‌کیش خود در کشورهای همسایه قرابت فرهنگی و مذهبی دارند و همین امر در جدایی‌طلبی آن‌ها در سده گذشته تأثیرگذار بود. مطالعات علمی در این حوزه دو دسته‌اند. گروه اول، طرفداران ناسیونالیسم ایرانی هستند و بر این باورند که گروه‌های زبانی و مذهبی بخشی از جغرافیای سرزمینی ایران هستند که همواره از مرزهای ایران در برابر متجاوزان دفاع کرده‌اند. فعالیت‌های جدایی‌طلبانه آنان در سده اخیر خودجوش و درونی نبوده، بلکه ناشی از کنش‌گری نخبگان محلی مطرود از قدرت و نیروهای بین‌المللی مداخله‌گر بوده است. گروه‌های جدایی‌طلب برای دسترسی به اهداف خود اشتراکات این گروه‌ها با ایران را نادیده گرفتند و بر افتراقات افزودند. افزون‌براین، سعی کردند که در کنار تفاوت زبانی و مذهبی، روایتی از تاریخ و قهرمانان محلی بسازند که متفاوت با روایت رسمی و رایج باشد. اسطوره‌ای‌کردن و ازلی‌انگاشتن ویژگی‌های محلی و اهتمام به تاریخ‌های محلی زمینه‌های فکری لازم را برای فعالیت جدایی‌طلبان فراهم ساخت. گروه دوم، طرفداران ناسیونالیسم قومی هستند که تفاوت‌های قومی را ماهوی می‌دانند و به تفاوت در سنت‌های تاریخی و فرهنگی با فرهنگ رایج قائل‌اند. برای نمونه، کردهای این دسته خود را اعیان مادها و ترک‌های این دسته خود را اعیان تورانیان می‌دانند.

کتاب قومیت و قوم‌گرایی؛ افسانه یا واقعیت تلاش می‌کند که قومیت و قوم‌گرایی در ایران معاصر را ناشی از منفعت‌طلبی نخبگان (بومی/غیربومی)، مداخلات کشورهای

خارجی (استعمارگران و همسایگان)، و واکنش اقوام در برابر اقتدارطلبی دولت ملی معرفی کند. از نظر نویسنده، قومیت و قوم‌گرایی مفاهیم جدیدی هستند که در تاریخ ایران سابقه ندارند. در دوران قاجار و پیش از آن، بخش زیادی از کشور از ایلات و طوایفی تشکیل شده بود که اغلب باهم در تنازع بودند و گاهی نیز بنابر مقتضیات زمان، کنفدراسیون‌هایی را تشکیل می‌دادند. آنان هیچ‌گاه تحت لوای مفهوم کلان‌تری مانند قومیت متحد نشدند. ازلی‌انگاشتن قومیت افسانه‌ای است که در تاریخ معاصر ساخته شده است و از لحاظ تاریخی نمی‌توان مصادیقی برای آن پیدا کرد.

نویسنده بینش و بصیرت‌های زیادی را در حوزه ناسیونالیسم به خواننده عرضه می‌کند و شرح مفصلی را از تاریخ معاصر ایران ارائه می‌دهد که مستند و مبتنی بر داده‌های فراوان است. علاوه بر این، مقاصد و نیات خود، یعنی ملی‌گرایی و مخالفت با هویت‌های خرد، را آشکار می‌سازد که در جای‌جای متن هویدا است. این مقاله به ارزیابی و نقد کتاب قومیت و قوم‌گرایی؛ افسانه یا واقعیت می‌پردازد. ابتدا خلاصه‌ای از کتاب و سپس نقاط قوت و ضعف آن ارائه خواهد شد.

## ۲. محتوای کتاب

در بخش نخست، با عنوان «مفهوم‌بندی قومیت در خاورمیانه»، نویسنده به اغتشاشات مفهومی قومیت، گروه قومی، و ناسیونالیسم می‌پردازد و نشان می‌دهد که این مفاهیم بیش‌تر برای گروه‌های نژادی و فرهنگی در آمریکای شمالی شکل گرفتند و تعاریف مشخصی درباره آن‌ها وجود ندارد. از نظر نویسنده، این مفاهیم در دو سده اخیر با رویکردی غیرانتقادی برای تحلیل خاورمیانه به کار رفته‌اند. مطالعاتی از این دست، به‌جای ایل و قبیله، گروه‌های قومی و قومیت را جای‌گزین کرده‌اند که ناصواب است. ایل و قبیله گروه‌های زبانی و مذهبی هستند که مانند گروه‌های قومی، ماهیت نژادی و خویشاوندی ندارند. علاوه بر این، تفاوت زیادی میان ایل و قبیله وجود دارد و نمی‌توان آن دو را معادل هم تلقی کرد. به‌طور کلی، نویسنده عمده این مطالعات را به دلیل نداشتن معیاری علمی برای تفکیک مفاهیم و دقت مفهومی مورد انتقاد قرار می‌دهد.

فصل دوم، تحت عنوان «قبایل و دولت‌ها در ایران؛ بررسی کلی»، به رابطه وثیق و دیرپا میان آن دو می‌پردازد. نویسنده ابتدا تلاش می‌کند تا براساس مطالعات گسترده، به‌ویژه

پژوهش‌های قوم‌نگاری، نشان دهد که در ایران به‌جای قبیله همواره ایل وجود داشته است؛ قبیله مساوات‌طلب، مبتنی بر خانواده و خویشاوندی، منزوی، و دولت‌ناپذیر است، اما ایل سلسله‌مراتبی، موجودیتی اجتماعی-سیاسی، غیرمنزوی، و دولت‌پذیر است. ایلات در سطح خرد مبتنی بر خویشاوندی بودند، اما در سطح کلان اتحادی سیاسی محسوب می‌شدند که به‌شبه‌ای ایدئولوژیک، ریشه‌ای مشترک برای خود برمی‌ساختند. جابه‌جایی زیاد آن‌ها در طول تاریخ، شکل‌گیری نیای مشترک و بنیان خویشاوندی را در میان آنان از بین برد. نظام اجتماعی و اقتصادی ایلات سلسله‌مراتبی بود. آن‌ها در یک رابطه دوجانبه با دولت و در سیستمی واحد به خلق و حفظ یک‌دیگر می‌پرداختند. ایلات پس از حمله اعراب به ایران دولت‌های متعددی مانند سلجوقیان، غزنویان، صفویان، افشاریه، زندیه، و قاجار را بنا نهادند. آن‌ها با پرداخت مالیات از دولت حمایت مالی می‌گرفتند و از طریق تهیه و فراهم‌سازی قشون در بُعد نظامی به دولت کمک می‌کردند. دولت نیز موقعیت رهبران ایلات را به رسمیت می‌شناخت. در واقع، رهبران ایلات در مناطق تحت نفوذ خود نمایندگان منصوب‌شده از جانب دولت بودند. بدین روی، ایلات را که ماهیت زبانی و مذهبی داشتند، نمی‌توان به‌مثابه قبایل بدوی یا «گروه‌های قومی» با نیای مشترک تلقی کرد.

فصل سوم کتاب «جامعه و سیاست در کردستان، بلوچستان و آذربایجان» نام دارد. در این فصل، ویژگی‌های زبانی و مذهبی هر سه به‌طور مبسوط آمده است. نویسنده تاریخ آن‌ها را از سپیده‌دمان تا دوران معاصر پی‌گیری می‌کند و براساس مطالعات پیشین، نشان می‌دهد که آن‌ها همواره بخشی از سرزمین ایران بوده‌اند و با وجود فراز و نشیب فراوان، این وضعیت حفظ شده است. فرایند خودمختاری آن‌ها هنگام جنگ جهانی اول شروع شده است که آن‌ها هم‌نزد هر سه به یک نحو نبوده است. کردها که بزرگ‌ترین گروه خاورمیانه هستند، فعالیت‌های سیاسی بیش‌تری در این زمینه داشته‌اند و جنگ میان ایران و عثمانی در جدایی آن‌ها نقش مؤثری داشت. ضعف حکومت قاجار نیز سبب قدرت‌مندشدن ایلات گرد در صفحات غربی، به‌ویژه هنگام جنگ جهانی اول تا تشکیل حکومت پهلوی، شد. پس از تبعید رضاشاه، فعالیت کردها شروع شد و در سال ۱۳۲۴، دولتی خودمختار به‌مرکزیت مهاباد تشکیل دادند که یک سال پس از آن شکست خورد. این فعالیت‌ها هنگام انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ دامنه بیش‌تری پیدا کرد. از آن زمان تا دهه ۱۳۷۰ خورشیدی، فعالیت‌های مرکزگرایز پراکنده و متعدد آن‌ها ادامه داشت.

دورهٔ فعالیت سیاسی مرکزگرایانهٔ آذربایجان کم‌تر بود. این دوره پس از شهریور ۱۳۲۰، با جنبش خودمختاری پیشه‌وری شروع شد که خیلی تداوم زمانی نداشت. پس از دههٔ ۱۳۴۰ خورشیدی، فعالیت سیاسی از این دست در میان آنان دیده نشد. کم‌ترین فعالیت سیاسی مربوط به بلوچستان است که عمدتاً در دورهٔ پهلوی دوم شروع شد. از اوایل دههٔ ۱۳۷۰ خورشیدی تاکنون، تحرکات چشم‌گیری در میان آن‌ها دیده نشده است. یکی از نقاط اشتراک این سه گروه این است که بخش‌هایی از جمعیت آن‌ها در کشورهای همسایه وجود دارد. این کشورها در فرایند دولت‌سازی‌های اخیر و در نتیجهٔ مداخلات کشورهای استعماری، به‌ویژه روسیه و انگلستان، از ایران جدا شده‌اند. به‌طور کلی، حمایت دول بیگانه نقش پررنگی در فعالیت‌های مرکزگرایانه داشت. نویسنده عامل زبان را برای آذربایجان و مذهب را برای بلوچستان و کردستان بااهمیت تلقی می‌کند و علاوه‌براین، در طول این فصل نشان می‌دهد که در بطن این سه جامعه، علاقهٔ وافری به تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین وجود دارد و فعالیت سیاسی کم‌تر آن‌ها در مقایسه با کردهای سوریه و عراق، بلوچ‌های پاکستان، و آذری‌های ترکیه و آذربایجان در نتیجهٔ همین گرایش مردمی مرکز‌محور است.

فصل چهارم، با عنوان «نظریه‌های قومیت و ناسیونالیسم: به‌سوی یک چهارچوب نظری»، به معرفی و نقد نظریات «ازلی‌انگاران» و «ابزارگرایان» می‌پردازد. نویسنده هر دو نظریه را برای تحلیل ایران ناکافی می‌داند. پس از آن، نظریات بسیج قومی را شرح می‌دهد و علل سیاسی‌شدن قومیت را بر مبنای آن‌ها توضیح می‌دهد. تمام این معرفی و نقدها زمینه را فراهم می‌سازد تا نویسنده چهارچوب تلفیقی خود را ارائه دهد؛ چهارچوبی که از سه بُعد دولت‌تمرکزگرا، نخبگان سیاسی، و نیروهای بین‌المللی تشکیل شده است. نخست، با شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، همهٔ تعلقات سیاسی کهن مانند ایل جایگاه خود را از دست دادند و رضاشاه با خلع سلاح و اسکان عشایر قدرت آن‌ها را از بین برد. این اقدام زمینهٔ اقدامات سیاسی ایلات علیه تمرکزگرایی دولت را فراهم ساخت. دوم، نخبگان سیاسی قومی و غیرقومی برای اهداف و منافع سیاسی خود از تمایزات زبانی و دینی در جهت بسیج آن‌ها اقدام کردند. سوم، نیروهای بین‌المللی برای دستیابی به اهداف اقتصادی و سیاسی به مناقشات گروهی در ایران افزودند که هم به اقدام سیاسی و هم به ایدئولوژی سیاسی منجر شد. دولت انگلستان از ایلات عرب و بختیاری و دولت روسیه از ترکمن‌ها در این جهت استفاده کردند.

فصل پنجم، با عنوان «فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران: از خودمختاری ایلی تا تمرکز دولتی»، نشان می‌دهد که دولت ایران در دوره قاجار نامتمرکز بود و ایلات قدرت‌مندی در داخل کشور وجود داشتند که در قلمرو سرزمینی خود از اختیارات یک پادشاه برخوردار بودند. قدرت دولت قاجار در اواخر سلطنت آن‌ها از تهران بیش‌تر نبود و با شروع جنگ جهانی بسیاری از این ایلات خودسر شدند. از اوایل قرن چهاردهم خورشیدی، اراده سردار سپه و طیف عظیمی از نخبگان «تشکیل حکومت متمرکز مدرن» بود. آن‌ها برای دسترسی به این مهم از ارتش مدرن و بوروکراسی نوین درکنار سیستم حمل‌ونقل، درآمد نفت، و مالیات‌گیری منظم بهره‌بردند. بزرگ‌ترین مانع آن‌ها ایلات و طوایف گسترده در جای‌جای کشور بود.

خودمختاری ویژگی عمده ایل بود و ویژگی عمده دولت مدرن انحصار و قدرت تبدیل همه وفاداری‌ها، از جمله وفاداری ایلی به وفاداری دولت. ایلات با این خصوصیت می‌توانستند و توانستند با دولت غیرمتمرکز سستی هم‌زیستی داشته باشند، اما سازش آن‌ها با یک دولت مدرن و تمرکزگرا ممکن نبود (احمدی ۱۳۹۷: ۲۳۳-۲۳۴).

ایلات گُرد شدیدترین و گسترده‌ترین واکنش را به ایده دولت‌سازی مدرن نشان دادند. بزرگ‌ترین مقاومت شورش اسماعیل آقا سیمکو، رهبر ایل شکاک، بود که از طریق املاک خالصه، مالیات، و غارت ثروت زیادی به‌دست آورد. این مقاومت، درنهایت توسط ارتش رضاخان درهم شکست. پس از تبعید رضاشاه، این مقاومت توسط ایلات دیگر تداوم پیدا کرد و درنهایت، به‌وسیله ارتش ایران در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ خورشیدی مغلوب شدند و آن‌ها هرگز مانند گذشته قدرت پیدا نکردند. در سال ۱۳۰۷، ارتش رضاشاه به‌سمت بلوچستان رفت و علیه دوست‌محمدخان وارد عمل شد و آن‌ها را آرام کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰، بلوچستان آرام بود و این آرامی تا دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ تداوم یافت. در این مقطع نیز فعالیت‌های آن‌ها توسط ارتش آرام شد. در آذربایجان، کنش سیاسی حادی وجود نداشت و دولت برای نارضایتی اجتماعی ناشی از غارت محلی به آن‌جا رفت و سرانجام، آن‌ها را منقاد کرد. بخشی از نارضایتی در این منطقه به‌دلیل از دست رفتن جایگاه تجاری، بازرگانی، و صنعتی تبریز به‌نفع تهران بود. علاوه‌براین، مقوله کم‌اهمیت‌شدن زبان آذری هم نقش جدی در این نارضایتی داشت.

به‌رحال رویارویی دولت و ایلات در سه منطقه مذکور در دوره رضاشاه رنگ قومی نداشت و به‌عبارت‌دیگر، رؤسای ایلی در پی دست‌یافتن به اهدافی چون



خودمختاری یا استقلال نبودند. ایلخانان، آقاها و سرداران، بیش‌تر درصدد گسترش اقتدار سیاسی و اقتصادی منافع خود بودند (همان: ۲۳۵).

فصل ششم، با عنوان «نقش نخبگان سیاسی و فکری در شکل‌دادن به هویت قومی»، به نقش سه گروه نخبگان ایلی (رؤسای ایلات)، نخبگان تحصیل‌کرده شهری با تعلقات ایلی، و نخبگان غیربومی فارسی‌زبان در شکل‌گیری منازعات قومی می‌پردازد. «هدف اصلی [آنان] کسب قدرت و نفوذ سیاسی در برابر دولت مرکزی بود» (همان: ۲۳۹). آنان برای رسیدن به اهداف خود به ابداع اسطوره ریشه‌های مشخص فردی گروه، خلق قهرمانان قومی، و اختراع سنت‌ها پرداختند. اینان اغلب روابطی ستیزه‌جویانه داشتند و «این روابط خصمانه بیش‌تر منعکس‌کننده ذهنیات نخبگان [بود] تا واقعیات تاریخی» (همان: ۲۴۰). درواقع، نخبگان بیش‌تر به دنبال توسعه قدرت و حوزه نفوذ خویش بودند تا اتحاد قومی، زیرا برخی از آنان مانند سیمکو و حمه‌رش به ترتیب ساوجبلاغ و بانه را غارت کردند و به آتش کشیدند. این مناطق جزو حوزه سرزمینی کردها بوده است. در کردستان تا دوره رضاخان رؤسای ایلی نقش داشتند، اما به‌مرور نخبگان شهری که عمدتاً فرزندان رؤسای ایلات و اغلب تحصیل‌کرده دانشگاه‌های غربی بودند، ابتکار عمل را به‌دست گرفتند. آن‌ها ریشه خود را به کردهای باستان و مادها متصل دانستند و زبان کردی را به‌عنوان عامل مؤثری در این منازعات لحاظ کردند. به‌نظر نویسنده، زبان کردی و نقش آن در تاریخ و فرهنگ کردها مقوله جدیدی بود و شواهد تاریخی مؤید قدمت آن نیست. «اکثر مورخان، صوفیان و عرفای کرد از زبان عربی و فارسی به‌عنوان زبان ادبی استفاده کرده‌اند تا زبان کردی» (همان: ۲۵۳). بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، نخبگان غیربومی در کنش‌های سیاسی کردستان نقش ایفا می‌کردند.

درمیان بلوچ‌ها، رؤسای ایلات نقش پررنگ‌تری از نخبگان شهری برعهده داشتند، زیرا نخبگان تحصیل‌کرده بیش‌تر در بلوچستان پاکستان بودند. با ضعیف‌شدن رؤسای ایلات، رهبران مذهبی نقش فعالی در کنش‌های سیاسی بلوچستان ایفا کردند. نقش مذهب در جدایی‌طلبی در بلوچستان بسیار پررنگ بود. بلوچ‌ها در تلاش برای اختراع گذشته‌ای درخشان مانند کردها ناکام بودند و بر دولت‌های محلی چندین سده اخیر مانند حکومت‌های محلی میرشکارند و نصیرخان تأکید می‌کردند. هم‌چنین، تلاش داشتند تا با قهرمان‌سازی، به‌ویژه با تکیه بر افرادی مانند دادشاه، هویت قومی بلوچ را برجسته سازند. به‌طور کلی، با اتکا به شواهد تاریخی، برخلاف ادعای نخبگان قومی، دولت مستقل

بلوچستان وجود نداشته است و آن‌ها صرفاً حکومت‌های محلی و طایفه‌ای بودند. هم‌چنین، دادشاه یک قهرمان ملی و مبارز سیاسی نبوده است. نخبگان غیربومی مانند سازمان چریکی فدائیان، پیکار، مجاهدین، و سلطنت‌طلبان نیز در جنبش‌های جدایی‌خواه بلوچستان نقش داشتند. این طیف از نخبگان بر محرومیت‌های اقتصادی بلوچستان تأکید بیش‌تری داشتند.

در خودمختاری آذربایجان، نخبگان شهری بیش‌ترین نقش را ایفا می‌کردند. در اواخر دوره قاجار، شهر باکو به‌دلایل گوناگونی از جمله استخراج نفت، به شهر بااهمیتی از نظر اقتصادی تبدیل شد. جمعیت زیادی از ایرانیان سالانه به این منطقه مهاجرت می‌کردند. این شهر به محل تجمع اندیشمندان طرف‌دار خودمختاری آذربایجان در دو طرف رود ارس تبدیل شد. برخی از این نخبگان اعضای حزب توده بودند. آن‌ها زبان آذری را دست‌مایه جنبش قرار دادند و بر «ادبیات اشتیاق» تأکید کردند. از نظر نویسندگان، تأکید بر زبان مقوله جدیدی بود و تا پیش از آن دوران تمام شعرای آذربایجانی به زبان فارسی شعر می‌سرودند. آنان هم‌چنین شیخ محمدخیابانی و ستارخان را به‌عنوان قهرمانان ملی معرفی کردند. از نظر نویسندگان، برخلاف ادعای این روشن‌فکران قومی، خیابانی، و ستارخان گرایش‌های ملی‌گرایانه ایرانی داشتند.

فصل هفتم، «قوم‌گرایی و سیاست بین‌الملل»، در سه قسمت تنظیم شده است. بخش نخست «سیاست بین‌الملل و ناسیونالیسم قومی» نام دارد. در مورد کردستان که دارای بُعد استراتژیک بود، دولت‌های روسیه، اتحاد شوروی، و عثمانی مداخلات زیادی کردند. شوروی از دولت خودمختار مه‌آباد حمایت کرد و در تشکیل سازمان سیاسی کومله نقش داشت. این کشور در سال ۱۳۲۵ با دولت ایران آشتی کرد و دست از حمایت کردها برداشت. پس از آن، عراق کانون جدایی‌طلبی کردها بود و به‌مرور، پای آمریکایی‌ها به آن‌جا باز شد. بلوچستان کم‌تر تحت تأثیر نیروهای بین‌الملل بود. دولت انگلیس در این منطقه برای حفظ منافع خود از سرداران بلوچ دفاع کرد. بعد از انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۷ دولت‌های شیخ‌نشین و عراق کانون مداخله در میان بلوچ‌ها بودند. آن‌ها بر ریشه عربی بلوچ‌ها و خوزستان تأکید داشتند. دولت روسیه، عثمانی، و شوروی سهم مؤثری در جدایی‌طلبی آذربایجان داشتند. با قوت گرفتن گرایش پان‌ترکیسم، شوروی دست از حمایت جدایی‌طلبی آذربایجان برداشت. در واقع، بیداری قومی آذربایجان و ظهور حرکت‌های قومی نتیجه سیاست‌های گسترش‌طلبانه و استراتژیک شوروی در قبال ایران بوده است.

طرفداران و مشوقان نظریه پان‌ترکی در امپراتوری عثمانی، روسیه تزاری، و شوروی تلاش کردند تا مفاهیم آذربایجان واحد را به‌عنوان یک واقعیت تاریخی مطرح کنند، اما واقعیت این است که چنین موجودیتی هرگز در گذشته وجود نداشته است (احمدی ۱۳۹۷: ۳۲۸).

بخش دوم فصل هفتم «محیط گفتمان سیاسی بین‌المللی و تشویق قوم‌گرایی» نام دارد و به الهام‌بخشی اندیشه‌های خودگردانی لیبرال (ویلسنی) و مارکسیستی در این جنبش‌ها می‌پردازد. میزان و تأثیر این اندیشه‌ها در سه گروه قومی یک‌سان و یک‌دست نبود. زمان و مکان دو متغیر تأثیرگذار در میزان تأثیرگذاری آن‌ها بودند. بخش سوم این فصل، تحت‌عنوان «شرق‌شناسی غرب و تشویق ناسیونالیسم قومی»، به تأثیر شرق‌شناسی در برساخت هویت قومی می‌پردازد. از نظر نویسنده، انسان‌شناسان و دیگر محققان حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی در قلمرو تاریخ‌نگاری و زبان محلی نقش بی‌بدیلی داشتند؛ امری که تا قبل از این دوران سابقه‌ای نداشت.

نویسنده در «جمع‌بندی و سخن نهایی» چندین موضوع را در جهت علل این جنبش‌های جدایی‌طلب مطرح می‌کند. نخست، موضوع دولت اقتدارگرا و انحصارطلبی که با نادیده‌گرفتن موجودیت این گروه‌های اجتماعی و فرهنگی که جزوی از تنوع فرهنگی ایران بودند، امکان مشارکت آن‌ها را کم کرد. از نظر وی، راه‌حل مهم و اساسی در این حوزه فراگیری دولت است. موضوع دوم، تأکید بر اشتراکات فرهنگ ایرانی است و حکومت‌ها به‌میزانی که بر هر نوع خاص‌گرایی تأکید کنند، زمینه مشکلاتی از این دست را برای کشور فراهم می‌سازند. سوم این که ایران با موقعیت استراتژیک خاص در مرزهای خود با کشورهای همسایه اشتراک‌های فرهنگی و مذهبی دارد. بنابراین، سیاست تنش‌زدایی، بی‌طرفی، و استقلال به‌همراه انسجام ملی و وحدت تنها استراتژی طولانی‌مدت و پایدار آن خواهد بود.

### ۳. ویژگی‌ها

کتاب قومیت و قومیت‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت حاوی نکات ارزش‌مندی برای استادان، دانشجویان، و پژوهش‌گران جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، انسان‌شناسی، و مطالعات قومی است. در این بخش، به ویژگی‌های آن می‌پردازیم.

**داشتن رویکرد تاریخی:** این اثر به‌درستی تلاش کرده است تا پدیده قومیت و قوم‌گرایی را در بستر تاریخی آن، هم در داخل و هم در خارج از کشور، بررسی کند. بنابراین، همه روندها و مناسبات دخیل در این حوزه را در کار خود گنجانده است. مهم‌ترین حوادث تاریخی داخلی تأثیرگذار عبارت‌اند از: منازعات ایران و عثمانی، جنگ جهانی اول، انقلاب مشروطه، شکل‌گیری دولت مدرن در دوره رضاشاه، جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه، اصلاحات ارضی، و انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷. اغلب حوادث تاریخی و مناسبات ایلات و دولت در ادوار گوناگون به‌نحوه مناسبی در این اثر آمده است. در مورد نیروهای خارج از کشور، حوادثی مانند ظهور دولت - ملت‌های مدرن، استعمار انگلیس و روسیه، منازعات عثمانی و ایران، منافع دولت‌های استعماری و مداخلات آن‌ها در امور ایران، تغییر حکومت روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی، مناسبات آذربایجان، شوروی و ترکیه، اندیشه‌های لیبرالی و مارکسیستی، مناسبات عراق با کردها و ایران، و حوادث پاکستان و نقش آن در فعالیت‌های سیاسی بلوچستان هرکدام به‌تناسب و به‌فراخور موضوع مطرح شده‌اند. بدون شک، پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در خلأ به‌وجود نمی‌آیند و شرایط گوناگونی بر شکل‌گیری و ظهور آن‌ها اثرگذارند. این کتاب تلاش کرده است تا قومیت و قوم‌گرایی را در بستر حوادث اجتماعی، سیاسی، و حتی اقتصادی بررسی کند.

**توجه به ناسیونالیسم قومی به‌مثابه امری برساخته:** مطالعات تاریخی حاکی از آن است که ایلات و طوایف ایرانی در ادوار گوناگون، مناسبات خاصی باهم داشتند که این امر در زمره ناسیونالیسم قومی نیست (بنگرید به لمبتون ۱۳۶۲؛ گلستانه ۱۳۵۶؛ سلطانی ۱۳۸۱؛ شل ۱۸۵۶). آن‌ها همواره با توجه به مقتضیات زمان باهم مراد شده‌اند و اتحادیه‌های ایلی تشکیل می‌دادند یا در مواردی نیز به منازعه می‌پرداختند و آرایش این کنفدراسیون‌های ایلی به هم می‌خورد. اتحاد و افتراق ایلات به‌ندرت تحت لوای قومیت قرار داشت. مسئله قومیت به‌طور جدی از جنگ جهانی اول آغاز شد و در واقع ابزاری برای دست‌رسی به منافع فردی و جمعی بود. نویسنده به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند. هم‌چنین، نقش دولت اقتدارگرا، نخبگان، و نیروهای بین‌الملل را به‌خوبی توضیح می‌دهد، اما در مورد تبعیض، ناعدالتی، و طرد بحث نمی‌کند و موارد و مصادیق آن را نادیده می‌گیرد و بیش‌تر به اقتدارگرایی دولت اشاره می‌کند.

**یک‌دست بودن متن و انسجام منطقی مطالب:** متن این کتاب یک‌دست و از سازوکاری لازم برخوردار است (با پذیرش این‌که رویکرد نظری آن منسجم نیست). رابطه فصول

کتاب باهم منطقی است و از چینش مناسبی برخوردار است، به نحوی که خواننده همواره انتظار چنین مباحثی را دارد. در هیچ‌جای کتاب توضیحات انحرافی و خارج از موضوع وجود ندارد. باوجوداین، نویسنده از توضیحات مفصل و متقن دریغ نکرده است.

**اعتبار منابع:** منابع کتاب در بخش تجربی دست‌اول، جامع، و مانع است. نقطه قوت این کتاب منابع متعدد و متکثر در این حوزه است (با عنایت به این‌که بیش از دو دهه از چاپ اول آن می‌گذرد و هنوز مطالب به‌همان منوال چاپ نخست هستند). مطالعات مردم‌نگاری، گزارش‌های سیاسی، کتب تاریخ‌نگاری، آثار ادبی، نشریات، روزنامه‌ها، و منابع محلی داخلی و خارجی بر غنای این کتاب افزوده است. عمده منابع دست‌اول و بسیاری از آن‌ها منابع معتبر این حوزه‌اند. برخی منابع همواره از تیررس پژوهش‌گران به‌دلایل متعدد خارج هستند. به‌نظر می‌رسد که جای اسناد آرشیوی در این پژوهش خالی است. منابع بخش مفهومی و نظری در مقایسه با بخش تجربی غنای کافی ندارد. برای مثال، مطالعات قومیت و هویت در پارادایم مطالعات فرهنگی که از اعتبار بالایی برخوردارند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به بابا ۱۹۹۰؛ گیلروی ۱۹۹۲؛ هال ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۶) در این پژوهش نیست. شایان ذکر است چنان‌چه یک پژوهش در پارادایم خاصی نگاشته شود، ممکن است که نیازمند پرداختن به مطالب و مباحث دیگر پارادایم‌ها نباشد و این از لحاظ معرفت‌شناسی پذیرفتنی است، اما این کتاب چنین ماهیتی ندارد و در چهارچوب نظری به‌دنبال جامعیت‌بخشیدن به نظریه‌های این حوزه بوده است. بدین روی، پرداختن به پارادایم مطالعات فرهنگی برای نویسنده مفید بوده است، زیرا این پارادایم با استدلال‌های نظری کتاب هم‌سو و هم‌راستا نیست. کمی بعدتر به این مطلب بازخواهم گشت.

#### ۴. نقد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی

**عدم انسجام پارادایمی در رویکرد نظری:** داشتن پارادایم فکری یا برنامه پژوهشی مشخص از اغتشاش مفهومی و پراکندگی در تحلیل داده‌ها جلوگیری می‌کند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به کوون ۱۳۸۹؛ چالمرز ۱۳۸۷؛ قانعی‌راد و قلی‌پور ۱۳۸۸؛ قانعی‌راد ۱۳۸۳). پارادایم پژوهش‌گر را به سازوکاری حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، و غایت‌شناسی ملزم می‌کند. بنابراین، در پژوهش پارادایم‌محور نوع تلقی از جهان اجتماعی، چگونگی کسب شناخت، روش دست‌یابی به آن، و هدف هم‌راستا هستند. درغیراین‌صورت،

نویسنده از هر پارادایمی بخشی را بنابه نیاز و تأیید داده‌های خود به‌کار می‌گیرد و تناقضات متعددی در آن اثر به‌وجود می‌آید. در مباحث ناسیونالیسم، چهار پارادایم ازلی‌انگاران، نمادگرایان، ابزارگرایان، و مطالعات فرهنگی وجود دارد (برای آگاهی از پارادایم‌های ناسیونالیسم، بنگرید به اوزکریمی ۱۳۸۳). هرکدام از آن‌ها هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، و غایت‌شناسی خود را دارند که با دیگری متفاوت است. در کتاب قومیت و قومیت‌گرایی، در بخش‌هایی از سه پارادایم ابزارگرایی، ازلی‌انگاری، و نمادگرایی استفاده شده و تحت عنوان چهارچوب نظری تلفیقی ارائه شده است. به‌نظر می‌رسد که این بخش چهارچوب نظری نیست، بلکه چهارچوب مفهومی است که از کنار هم گذاشتن سه بخش تشکیل شده است؛ پاره‌هایی که از طریق میانجی‌های مفهومی به هم مرتبط نشدند. افزون‌براین، دوگانه ساختار-عاملیت باهم تلفیق نشدند. نظام بین‌الملل و دولت به‌عنوان ابعاد ساختاری در کنار نخبگان، به‌مثابه عاملیت، به‌نحوی قطاعی در کنار هم قرار گرفتند؛ یعنی هم‌نشینی این دو (ساختار و عاملیت) بدون پیوندهای مفهومی است. بنابراین، نمی‌توان آن را چهارچوب نظری تلفیقی تلقی کرد. ادعای نویسنده در مورد چهارچوب نظری مستقل با الزامات پارادایمی (پارادایم تلفیق در این کتاب) هم‌خوانی ندارد.

**معیارگرایی اثبات‌گرایانه:** نویسنده در فصل اول ادعا می‌کند که معیاری برای ارزیابی حدود و ثغور مفاهیم قومیت و قوم‌گرایی وجود دارد و براساس آن، می‌توان تعیین کرد که چه چیزی قومیت و قوم‌گرایی و چه چیزی خارج از آن است. وی می‌نویسد:

چنین اختلافات و آشفتگی‌هایی [گونه‌گونی گروه‌های اجتماعی] درباره نقش مذهب و زبان به‌عنوان عناصر قومیت در خاورمیانه نشان می‌دهد که در واقع این پژوهش‌گر است که قومی بودن گروه‌های مذهبی یا زبانی را مشخص می‌کند و عامل تعیین‌کننده نظر اوست تا معیار علمی (احمدی ۱۳۹۷: ۴۸).

نویسنده به‌طور مشخص این معیار را ارائه نمی‌دهد و به ذکر ویژگی تفکیک‌پذیر، ایل، و گروه‌های خویشاوندی بسنده می‌کند. غافل از این‌که این ویژگی‌ها (یا چنانچه آن‌ها را معیار بنامیم) صرفاً برای رویکردی خاص معنادار است و در خارج از جهان ذهنی آنان، محل مناقشه و ای‌بسا قابل‌پذیرش نیست. انتظار می‌رفت نویسنده با تأکید و صراحت این معیار(ها) را برجسته سازد و با مبنای قرار دادن آن(ها)، افسانه‌بودن قومیت و قوم‌گرایی در ایران را آشکار سازد. آیا چنین معیاری برای ارزیابی مفاهیم چالش‌برانگیزی مانند قومیت و قوم‌گرایی وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت که چنین معیاری حتی برای علوم دقیقه نیز

وجود ندارد (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به مولکی ۱۳۸۹). تاماس کوهن (۱۳۸۹) و فیرابند (۱۳۷۵) بر این باورند که چنین معیاری برای داوری در قیاس میان پارادایم‌های علمی نیز وجود ندارد. کوهن برای رهایی از نسبیّت تنها به معیارهایی مانند دقت، سادگی، و ارتباط با نیازهای جامعه اکتفا می‌کند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به چالمرز ۱۳۸۷؛ مولکی ۱۳۸۸). بنابراین، واژه معیار برای داوری در مورد گزاره علمی / غیرعلمی و میان پارادایم‌های علمی محل مناقشه است (بنگرید به برنشتاین ۱۳۷۸)، چه رسد به مفهوم سیال، لغزنده، و مناقشه‌برانگیزی هم‌چون قومیت. براساس مطالعات این حوزه، چنین معیاری به‌صورت انتزاعی و ورای رویکردهای گوناگون وجود ندارد. هر پارادایمی بنابه فضای نظری خود ویژگی‌هایی را برای آن در نظر می‌گیرد. استوارت هال در مقالات متعددی مانند «قومیت‌های جدید»، «چیستی هویت‌های فرهنگی»، «قومیت‌های قدیم و قومیت‌های جدید»، و «مطالعات فرهنگی و دیاسپورا» قومیت را بازگشت به ریشه‌ها می‌داند. موقعیت و جایگاهی که از طریق آن، افراد هویت خود را در تفاوت و تقابل با دیگری تعریف می‌کنند (Hall 1989; 1990; 1996; 2005). از نظر وی، هویت به جایگاه و خاستگاه نیاز دارد و گذشته تاریخی تحت هر عنوانی به‌مثابه پیشگاهی است که هویت‌های فرهنگی بدان متوسل می‌شوند و تحت عنوان «قومیت» خود را بازتعریف می‌کنند. اگر تلقی مطالعات فرهنگی از قومیت را به‌عنوان شاخه‌ای از دانش بپذیریم که درباره هویت فرهنگی و قومیت اندیشه‌ورزی کرده است، طرز تلقی بلوچ‌ها، کردها، و آذری‌ها از قومیت با فضای مطالعات فرهنگی همسوست؛ یعنی آن‌ها به گذشته خود تحت هر عنوانی، چه ایل و چه قبیله، بازگشتند و این بازگشت برای پیدا کردن جایگاه در جهان معاصر همانا «قومیت» است.

## ۵. نقد محتوایی

**استدلال‌هایی ضد خویش:** غالب استدلال‌های نویسنده برای اثبات این‌که در ایران قومیت نداریم و ما با گروه‌های فرهنگی، زبانی، و مذهبی روبه‌رویم، ضد آن چیزی است که وی درصدد اثبات آن است: یعنی هویت ملی. دولت-ملت‌سازی پدیده مدرنی است. پیش‌از آن، در جهان هویت‌های مذهبی کلان و امپراتوری‌هایی را داشتیم که به‌جای مرزهای دولت-ملت، در قلمروهای سرزمینی مستقر بودند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به هابزبوم ۱۳۸۲). اگر قومیت مقوله جدیدی است، دولت-ملت هم چنین است. اگر اقوام برای برساخت هویت خویش تاریخ را از اکنون به گذشته روایت کردند، دولت-ملت‌ها هم در همه عالم

چنین هستند (see Hobsbawm and Ranger 1983). بخش زیادی از تاریخ باستان ایران در اواخر دوره قاجار و توسط شرق‌شناسان در سده سیزدهم خورشیدی بر ساخته شد (دیولافوا ۱۳۷۱). خط میخی در دوره محمدشاه قاجار و پس از کوشش‌های سِر هنری راولینسون کشف رمز شد و تا آن زمان کسی از معانی خطوط و تاریخ حجاری‌های پراکنده در سطح کشور (تخت‌جمشید، طاق‌بستان، نقش‌رستم، ...) اطلاع دقیقی نداشت (راولینسون ۱۳۶۲) و تاریخ آن‌ها را به وضعیتی نامعلوم در گذشته و اسامی گنگی مانند گبرها نسبت می‌دادند. اگر شرق‌شناسان در بر ساخت ناسیونالیسم قومی در ایران نقش داشتند، همین کار را نیز از طریق حفاری‌های باستان‌شناسی، کشف رمز خطوط باستانی، و تاریخ‌نگاری‌های دوره پهلوی برای ناسیونالیسم ملی در مقیاس گسترده‌ای انجام دادند. «اختراع گذشته» خاص اقوام نیست. دولت-ملت‌ها هم چنین هستند. پارادایم مطالعات فرهنگی بر ساختی بودن هویت را سازوکار هر نوع هویت جمعی، چه محلی (قوم) و چه ملی (دولت-ملت) می‌داند و استثنایی قائل نمی‌شود. برای مثال، هال (۱۳۹۶) در «چیستی هویت‌های فرهنگی» به تبعیت از بندیکت اندرسون فرهنگ‌های ملی را «جوامع خیالی» می‌داند که هیچ ذاتی ندارند. از نظر هال:

هویت ملی روایتی است که بر اساس عناصر زیر ساخته می‌شود: ۱. ارائه روایتی درباره ملت از طریق داستان‌ها، تصاویر، مناظر، سناریوها، حوادث تاریخی، نمادهای ملی و شعائر؛ ۲. ریشه، تداوم، جاودانگی، و سنت؛ ۳. اختراع سنت؛ ۴. اسطوره بنیادین؛ ۵. قوم اصیل و ریشه‌دار (هال ۱۳۹۶: ۸۵-۸۶).

از نظر وی هویت ملی بازنمایی است و به‌ناچار با تکیه بر این عناصر خود را برمی‌سازد. نویسنده کتاب قومیت و قوم‌گرایی اغلب این عناصر را به‌طور تلویحی برای هویت ملی برمی‌شمرد، اما آن را روایت و یا گونه‌ای از بازنمایی تلقی نمی‌کند، بلکه بر ماهیت اصیل و ریشه‌دار پیوسته در گستره تاریخ و جاودانه تأکید دارد. گویی که به‌نوعی ماهیت‌گرایی باور دارد، اما آن را سربسته رها می‌سازد. آیا منظور ایشان اندیشه ایران‌شهری است؟ اگر چنین است، نیازمند توضیح مبسوطی درباره ماهیت آن به‌عنوان هسته هویت ملی است.

**توجه‌نداشتن به عدالت توزیعی:** با تشکیل دولت متمرکز در دوره رضاخان و روند مدرنیزاسیون، منابع و امکانات در مرکز و شمال کشور متمرکز شد (کرونین ۱۳۹۹). این روند در برنامه‌های توسعه و شکل‌گیری قطب‌های اقتصادی در دوره پهلوی دوم تداوم یافت. بخشی از نارضایتی قومی ریشه در این نابرابری داشت. در بلوچستان و



کردستان چون فرایندهای توسعه‌محور انجام نگرفت، اعتراضات دامنه‌دارتر و طولانی بود، اما در آذربایجان وضعیت متفاوت بود. در دوره محمدرضا پهلوی تبریز به قطب اقتصادی تبدیل شد و نارضایتی‌ها در آن‌جا فروکش کرد. نویسنده نقش سیاست‌های توسعه و زیربنای اقتصادی را در این زمینه بررسی نمی‌کند و کل ماجرا را به قدرت‌طلبی نخبگان و اقتدارطلبی دولت فرومی‌کاهد و از تبعیض دامنه‌دار، توسعه ناموزون (آبراهامیان ۱۳۹۳)، و عدالت توزیعی نداشتن (مشهدی‌زاده دهاقانی ۱۳۹۰) صحبتی به میان نمی‌آورد.

**نادیده‌گرفتن برخی گروه‌های قومی:** ایران کشوری با تنوع قومی است. این‌که چرا نویسنده سه قوم را برای بررسی انتخاب کرده است، مشخص نیست. وی در پیش‌گفتار بیان کرده است که برای جلوگیری از حجیم‌شدن کتاب چنین اقدامی کرده است. به نظر می‌رسد که این پاسخ قانع‌کننده‌ای نیست. اعراب خوزستان و ترکمن‌ها نیز در بازه زمانی‌ای که این کتاب بدان می‌پردازد، تمام ویژگی‌های سه قوم موردبررسی را دارند. گویا با گنجاندن این دو در تحلیل‌های کتاب، صرفاً لرها و لک‌ها به هم‌راه فارس‌زبانان در جغرافیای سرزمینی باقی می‌مانند. لذا این مهم برای نویسنده‌ای که به دنبال حدی از تفاوت‌زدایی است، جذابیتی ندارد. دولت رضاشاه در اسکان عشایر لرها و لک‌ها را بی‌رحمانه سرکوب کرد (بنگرید به بیات ۱۳۷۷)، اما این دو هیچ‌گاه علیه دولت فعالیت نکردند. هیچ نیروی خارجی ظلم یادشده و ازدست‌دادن دارایی‌شان را در جهت نارضایتی آنان تحریک نکرد. بر همین قیاس، پیوستگی فرهنگی با خارج از کشور نداشتند که در هر دو صورت تأییدکننده استدلال‌های کتاب است، اما چرا نویسنده به آنان توجهی ندارد؟ به نظر می‌رسد که این دو قوم با این‌که فعالیت سیاسی جدایی‌طلبانه نداشتند و همواره خود را بخشی از تاریخ چندفرهنگی ایران می‌دانند، بر هویت فرهنگی و قومی خویش نیز پافشاری می‌کنند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به امان‌الهی بهاروند ۱۳۹۳؛ توسلی و قلی‌پور ۱۳۸۶). درواقع، آنان ایرانی‌بودن و قوم‌بودن را به‌طور هم‌زمان پذیرفته‌اند و تفکیکی میان این دو قائل نیستند. آنان هم ایرانی و هم لر/ لک هستند. اقوام ایرانی زبان، آداب و رسوم، و شیوه‌های زندگی متفاوتی دارند که جهان آنان را تشکیل می‌دهد؛ جهانی که در غیاب آن، توانایی زیست اجتماعی، فرهنگی، و روزمره طبیعی آنان با مشکل مواجه خواهد شد. جهان‌زدایی از آنان صرفاً در حیطه نظر و ادعا ممکن است و با واقعیت تاریخی هم‌خوانی ندارد. برای مثال، نویسنده ادعا می‌کند که اقوام نتوانستند به زبان خود شعر بسرایند و همواره از دو زبان عربی و فارسی استفاده کردند. این درحالی است که لک‌ها در طول هفت سده گذشته به زبان خویش شعر سروده‌اند. دیوان ملاپریشان، ملاحق‌علی،

سیدنوشاد، خان الماس، سیدیعقوب، غلامرضا ارکوازی، ماهیدشتی، و بسیاری از دیگر بزرگان این قوم، هم‌چنان به‌زبان لکی است و به فارسی ترجمه نشده‌اند. رویکردی که صرفاً بر اشتراکات یا ناسیونالیسم ملی تأکید می‌کند و تفاوت‌ها را نادیده می‌پندارد یا به امور جزئی تقلیل می‌دهد، به رویارویی با واقعیت می‌رود و روایتی مخدوش را ارائه می‌دهد. بنابراین، یکی از دقایق ارزش‌مند در جغرافیای ایران همین تنوع و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است که باوجود تنوع، حاکی از اشتراکات تاریخی و هویتی چشم‌گیری است. نادیده‌گرفتن تفاوت برای تأیید و معرفی هویت ملی در وضعیتی پاک و یک‌دست، از سپیده‌دمان تاریخ تاکنون، مصداق مخدوش جلوه‌دادن واقعیت است. رویکرد مقابل، که ذات‌گرایی را در طرف ناسیونالیسم قومی می‌پذیرد، نیز بر همین قیاس است و همه این انتقادات بدان اطلاق‌پذیر است. بنابراین، تنوع فرهنگی در ایران، هم‌راه با تجربه تاریخی مشترک و اشتراکات زبانی و فرهنگی، در سطح کلان‌تر هم هست و «وحدت درعین کثرت» و یا «کثرت درعین وحدت» مصداق بارز مباحث هویت‌های جمعی در ایران است. این ادعا به‌معنای «حدوسط‌گرفتن» و «درمیانه‌بودن» نیست، بلکه واقعیت تاریخی زندگی اجتماعی ایرانیان است.

**بی‌توجهی به تغییر اجتماعی و مواجهه اجتناب‌ناپذیر با «دیگری»:** مهم‌ترین مقوله در مباحث ناسیونالیسم یا حتی قومیت همانا هویت است. دولت-ملت یا قومیت پیشگاه یا موقعیتی است که هویت به‌مثابه یک نظام بازنمایی در آن ساخته می‌شود (Hall 1990؛ هال ۱۳۸۳ الف؛ هال ۱۳۸۳ ب). هویت از سه عنصر زمان (تاریخ)، مکان (سرزمین)، و فرهنگ (یا فضای اجتماعی) ساخته می‌شود (بنگرید به گل‌محمدی ۱۳۸۱؛ کاستلز ۱۳۸۰؛ کوش ۱۳۸۱؛ Hall 1996). تا پیش از ورود مدرنیته این سه برهم منطبق بودند و جوامع قطعی را تشکیل می‌دادند که یکتایی و انسجام هویتی را ممکن می‌ساخت (گیدنز ۱۳۷۷). فرهنگ‌ها محصور در جغرافیای سرزمینی بودند و هویت جمعی آن‌ها دامنه محدودی را در بر می‌گرفت. مواجهه با دیگری استثنا بود، نه قاعده. به همین دلیل، هویت‌های ملی (مانند دولت-ملت) یا محلی (مانند قومیت) به‌معنای امروزی شکل نگرفتند. با شکل‌گیری دولت-ملت مدرن در دوره پهلوی اول، فرایندهای مدرنیزاسیون سبب رشد شهرنشینی (حبیبی ۱۳۹۷)، تحرک فیزیکی، و مهاجرت (زنجانی ۱۳۹۴) شد. در نتیجه این روندها، جوامع قطعی از وضعیت فروبستگی و درخودبودن بیرون آمدند و با مفهوم «دیگری» آشنا شدند (برای آگاهی بیش‌تر از این تغییرات در غرب کشور، بنگرید به سروستانی و قلی‌پور ۱۳۸۸).

دیگرانی که زبان، مذهب، پوشش، و سبک زندگی آن‌ها متفاوت بود، گروه‌های قومی نام گرفتند. فرایند مواجهه با دیگری صرفاً متأثر از زیاده‌خواهی نخبگان و مداخلات نیروهای خارجی نبود، بلکه تحول جدیدی در زندگی بشر بود که ریشه در شدت و وحدت تغییر اجتماعی داشت. بنابراین، بخش بزرگی از شکل‌گیری هویت‌های جمعی، مانند قومیت، در درون زندگی روزمره و توسط کنش‌گران عادی برساخته شد. «دیگری» با برساخت تاریخ و فرهنگ خود زمینه توجه به هویت و اختراع سنت و بنای جوامع خیالی را برای گروه‌های دیگر ممکن ساخت. رابطه «ما» و «دیگری» دور از روابط قدرت و ثروت نبود. نادیده‌گرفتن فرهنگ‌های محلی یا سکوت در مقابل سنت‌ها و آداب‌ورسومشان آنان را به بازنمایی هویت فرهنگی محلی وادار کرد.

## ۶. بررسی شکلی کتاب

هر نقد علمی باید ابعاد شکلی اثر را از نظر میزان جامعیت صوری، کیفیت چاپ و نشر، رعایت اصول نگارش، التزام به قواعد ویرایش تخصصی، و میزان روان و رسابودن موردبررسی و نقد قرار دهد (شورای بررسی متون و کتب انسانی ۱۳۹۰). کتاب قومیت و قوم‌گرایی؛ افسانه و واقعیت حاوی مقدمه، هفت فصل، جمع‌بندی، و کتاب‌شناسی است. عنوان کتاب و فهرست مطالب با محتوای اثر منطبق است. فهرست مطالب به صورت تفصیلی و دقیق تنظیم شده است. در پایان هر فصل نتیجه‌گیری ارائه شده است. کتاب چهار نقشه و چهار نمودار دارد. متن کتاب یک‌دست و روان است و از همان لحظات اولیه، توجه مخاطب را جلب می‌کند.

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی کتاب کیفیت بالایی دارد. اندازه فونت‌ها در تیترا، متن، پانویس‌ها، حروف انگلیسی، و نقل‌قول‌ها به دقت رعایت شده است. فاصله‌گذاری‌ها تناسب خوبی دارند و کتاب را چشم‌نواز کرده‌اند. کیفیت چاپ، صحافی، و قطع اثر از لحاظ درجه وضوح چاپ حروف و ثبات رنگ مطلوب است. قطع اثر رقعی و برای تعداد صفحات مناسب است. شیرازه کتاب مقاوم است و در ساخت آن از کاغذ مناسبی استفاده شده است.

## ۷. نتیجه‌گیری

کتاب قومیت و قوم‌گرایی؛ افسانه یا واقعیت پژوهشی درباره تاریخ ناسیونالیسم (هم ملی و هم محلی) در ایران است. قراردادن این مفهوم درون روندهای بین‌المللی و ملی در تاریخ

معاصر آن را به اثری جذاب تبدیل کرده است. نویسنده تلاش می‌کند تا براساس داده‌های فراوان، بر اعتبار و غنای اثر بیفزاید. وی به درستی نشان می‌دهد که برساخت هویت‌های جدید تحت لوای قومیت مقوله مدرنی است و سابقه تاریخی چندانی ندارد. دلایل ظهور قومیت در این کتاب نیروهای خارجی، دولت اقتدارگرا، و نخبگان بومی/غیربومی مطرود از قدرت‌اند. نکته مغفول این کتاب این‌جاست که دولت-ملت هم مقوله مدرنی است و با حکومت پهلوی اول در ایران پا گرفت. تا پیش از آن دولتی متمرکز و مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم در ایران وجود نداشت. نویسنده تبار اقوام ایرانی را با ایل‌ها و طوایف مرتبط می‌داند که همواره پراکنده بودند و در تاریخ ایران، تحت لوای قومیت، کنش سیاسی نداشتند. این استدلال گرچه درست است، نمی‌توان براساس آن قومیت را موضوعی دور از واقعیت و برساخته نخبگان و دولت‌های خارجی پنداشت. اگر چنین باشد، در همه دنیا هم این‌گونه است و مقوله قومیت بلا موضوع می‌شود، اما واقعیت چنین نیست. هم ناسیونالیسم ملی و هم قومیت مقوله‌های مدرن هستند و براساس رگ و ریشه‌های سنتی (ایل، گروه فرهنگی، و قبیله) ساخته شده‌اند. آن‌ها برای تثبیت موجودیت خود به گذشته درخشان، پیوستگی تاریخی، همگنی فرهنگی، حذف تمایزات، هویت یک‌پارچه، و قهرمانان اسطوره‌ای متوسل شدند. گرچه تاریخ آن‌ها از اکنون به سمت گذشته ساخته شد، نمی‌توان موجودیت فعلی آن‌ها را نادیده گرفت. آن‌ها تاریخ یا حتی جغرافیاهای تخیلی را به خدمت گرفتند تا بر تمایز خویش صحنه بگذارند. ذاتی در گذشته برای پیوند آن به ناسیونالیسم مدرن یا قومیت در هیچ‌جایی از کره زمین وجود ندارد.

تاریخ ایران بیان‌گر سرکارآمدن ایل‌ها و طوایف در ادوار و قرون گذشته است. نویسنده ناسیونالیسم ایرانی را برمبنای یک ذات مفروض می‌گیرد، اما توضیح نمی‌دهد که محتوای آن چیست. ماهیت ایران چیزی جز جهد و کوشش این اقوام در طول تاریخ نیست. هیچ‌کدام از آن‌ها ماهوی و دیگران فرع نیستند. ناسیونالیسم کنونی ایران را باید به کدام گروه نسبت دهیم؟ پاسخ درخوری برای این سؤال در کتاب وجود ندارد، جز این‌که مفهومی مانند «ایران‌شهر» به ذهن متبادر می‌شود. در آن صورت، باید توضیح داد که محتوای این مفهوم چیست. آیا ایده‌ای ورای تفاوت‌های گروه‌های ایرانی در فراخنای تاریخ است؟ ویژگی و الزامات آن کدام است که تاکنون از گزند حوادث در امان مانده است؟

تبیین جدایی‌طلبی این اقوام از نظر نویسنده دقیق و موشکافانه است، اما وجوه بنیادین دیگری نیز دارد که طرد اقتصادی، توسعه نامتوازن دوران پهلوی، و عدم بازنمایی

فرهنگ‌های قومی از آن جمله‌اند. نخبگان قومی (سستی / مدرن) این بستر نامتوازن را دست‌مایه فعالیت‌های سیاسی خود قرار دادند و توانستند بخشی از مردم را با خود هم‌راه سازند. به‌میزانی که این محرومیت بیش‌تر بود، ناآرامی و جدایی‌طلبی نیز ریشه‌دارتر بود. وضعیت توسعه‌یافته‌تر آذربایجان مصداق این ادعاست. تأکید بیش از حد نویسنده بر سیاست هویت و نادیده‌گرفتن سیاست‌گذاری نامتوازن در این اثر نوعی تقلیل‌گرایی است که ما را از درک و فهم عمیق ناآرامی‌های سده سیزدهم اقوام ایرانی دور می‌سازد.

### کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه مجتبی گل محمدی و محمدابراهیم فتحی، تهران: نی.
- احمدی، حمید (۱۳۹۷)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت*، تهران: نی.
- امان‌الهی بهاروند، سکندر (۱۳۹۳)، *قوم‌گر؛ پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکنندگی جغرافیایی لرها در ایران*، تهران: آگاه.
- اوزکریملی، اموت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- برنشتاین، ریچارد (۱۳۷۸)، «علم و عقلانیت و فاقد قدر مشترک بودن»، ترجمه یوسف اباذری، فصل‌نامه ارغنون، ش ۱۵.
- بیات، کاوه (۱۳۷۵)، *عملیات لرستان*، تهران: شیرازه.
- توسلی، غلامعباس و سیاوش قلی‌پور (۱۳۸۶)، «جهانی‌شدن و هویت فرهنگی قوم لک»، مجله جامعه‌شناسی ایران، ش ۸، ش ۳.
- چالمرز، آلن (۱۳۸۷)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- حبیبی، سیدمحسن (۱۳۹۷)، *از شار تا شهر*، تهران: دانشگاه تهران.
- دیولافوا، ژان (۱۳۷۱)، *ایران، کلده و شوش*، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- راولینسون، هنری (۱۳۶۲)، *سفرنامه راولینسون؛ گذر از زهاب به خوزستان*، ترجمه سکندر امان‌الهی، تهران: آگاه.
- سروستانی، رحمت‌الله و سیاوش قلی‌پور (۱۳۸۸)، «حاشیه‌ای بودن و شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک»، فصل‌نامه جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، ش ۲.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۸۱)، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان؛ ایلات و طوایف کرمانشاهان*، تهران: سها.

- قانع‌راد، محمدمامین (۱۳۸۳)، «گفت‌وگوهای پیش‌الگویی در جامعه‌شناسی ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۵، ش ۱.
- قانع‌راد، محمدمامین و سیاوش قلی‌پور (۱۳۸۸)، «شناخت و علایق انسانی در جامعه‌شناسی ایران؛ مطالعه موردی: مجله انجمن جامعه‌شناسی ۱۳۸۵-۱۳۸۱»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۰، ش ۲.
- کاستلز، ایمانوئل (۱۳۸۰)، *عصراطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، قدرت و هویت، ترجمه احمد علی‌قلیان، افشین خاکباز، و حسن چاووشیان، ویراستار ارشد علی پایا، تهران: طرح نو.
- کرونین، استفانی (۱۳۹۹)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- کوش، دنی (۱۳۸۱)، *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه فریدون وحید، تهران: سروش.
- کوهن، تامس (۱۳۸۹)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- گلستانه، محمدمامین (۱۳۵۶)، *مجله‌التواریخ*، به‌کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، *بی‌آمدهای مدرنیته*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲)، «تاریخ ایلات ایران»، در: *ایلات و عشایر*، ترجمه علی تبریزی، تهران: آگاه.
- مشهدی‌زاده دهقانی (۱۳۹۰)، *تحلیلی از ویژگی‌های برنامه‌ریزی شهری در ایران*، تهران: دانشگاه علم و صنعت.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۱)، *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*، تهران: تمدن ایرانی.
- مولکی، مایکل (۱۳۸۹)، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچویان، تهران: نی.
- هابزباوم، ای، جی. (۱۳۸۲)، *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۸۷۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- هال، استوارت (۱۳۹۶)، «چیستی هویت‌های فرهنگی»، در: *پروبلما‌تیک مطالعات فرهنگی*، ترجمه سیاوش قلی‌پور و علی‌رضا مرادی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- هال، استوارت (۱۳۸۳ الف)، «بومی و جهانی؛ جهانی‌شدن و قومیت»، ترجمه بهزاد برکت، فصل‌نامه ارغنون، ش ۲۴.
- هال، استوارت (۱۳۸۳ ب)، «هویت‌های قدیم و جدید، قومیت‌های قدیم و جدید»، ترجمه شهریار وقفی‌پور، فصل‌نامه ارغنون، ش ۲۴.

Bhabha, H. (ed.) (1990), *Narrating the Nation*, London: Routledge.

Gilroy, P. (1992), "Cultural Studies and Ethnic Absolutism", in: *Cultural Studies*, Lawrence Grossberg et al. (eds.), New York and London: Routledge.

Hall, S. (1989), "Ethnicity: Identity and Difference", This is an Edited Version of a Speech Delivered at Hampshire Collage, Amherst, Massachusetts.

- Hall, S. (1990), "Cultural Identity and Diaspora", in: *Identity, Community Culture*, J. Rutherford (ed.), London: Lawrence & Wishart.
- Hall, S. (1991), "The Local and the Global: Globalization and Ethnicity", in: *Culture. Globalization and the World-System*, A. King (ed.), London: Macmillan.
- Hall, S. (1996), "The Question of Cultural Identity", in: *Modernity and It's Futures*, S. Hall, D. Held, and T. Mc Grow. (eds.), Cambridge: Polity.
- Hall, S. (2005), "New Ethnicities", in: *Stuart Hall: Critical Dialogues in Cultural Studies*, D. Morley and Kuan-Hring Chen (eds.), London: Routledge.
- Hobsbawm, E. and T. Ranger (1983), *The Invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Sheil, L. M. (1856), *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London.

